مهدوي, معزالدين؛

آخرين ماموريت, اوضاع كرمان وبلوچستان و بنادر , تهران ١٣٤٢, ٢٣٢ص

اوضاع كرمان و بلوچستان نو بنادر

آخرين ماموريت

بقلم سيد معّزالدين مهدوي

ناهار را آقاي عالمزاده رئيس اوقاف در ماهان دعوت كرده‌اند وسيله رفت و آمد هم از هر حيث فراهم است جمعي از فرهنگيان نيز دعوت دارند ـ ساعت ۹ صبح بصوب ماهان حركت كرديم.

آقاي محمود آزادپور كه پيرمرد صاحبدل و بسيار مرد مؤدبي است از اهالي كرمان و شهردار انتخابي ماهان است و فرزند ايشان با آقاي عالمزاده باجناق است ـ ظهر برحسب دعوت آقاي عالمزاده منزل ايشان رفتيم از هر جهت پذيرايي كامل كرده بود مخصوصاً ديدن آقاي آزادپور كه اهل ذوق و اهل دل است و از اشعار خود مارا محفوظ كرد. پذيرائي كامل‌تر شد.

تا حال اين دفعه سومي است كه بماهان آمده‌ام ولي افتخار زيارت مقبره حضرت شاه نعمت‌الله را اولين بار است كه پيدا ميكنم زيرا دو دفعه ديگر يكي شبانه از بم بكرمان ميرفتيم كه اتومبيل توقف نكرد يكدفعه هم از جيرفت بكرمان ميرفتيم و مريض‌دار بوديم و مصلحت مريض در توقف نبود و در ايندو دفعه خود را مغبون ميديدم كه توفيق زيارت نصيبم نشده است لذا امروز كهاين افتخار و توفيق نصيبم شده است خيل يخوشحال هستم مو خود را سعادتمند ميدانم در هر حال اين حرم و صحنها و رواقها از محلهاي بسيار زيبا و باصفاست من تا حال دو سه مقبره باصفا ديده‌ام كههر يك در حد خود بي‌نظير بوده است مانند حياط امامزاده محروق نيشابور كه قبر عمر خيام نيز آنجا است و صحن كوثر از صحنهاي متصل به مقبره مرحوم سلطان عليشاه در گناباد ولي هيچكدام بصفا و طراوت صحن ماهان نيست.

بعد از زيارت قبر شاه نعمه‌الله ول يرواقها و صحنها را نيز ديدم و سپس براي ديدن مناظر اطراف ماهان بالاي يكي از مناره‌ها رفتيم كه چهل متر ارتفاع داشت تمام جلگه ماهان پيدا بود جلگه ماهان بسيار با طراوت است و از بالاي مناره تا چندين فرسنگي بخوبي ديده ميشود.

ماهان از چند كيلومتر بشكل باغ بزرگي نمايان است و مناره‌هاي آن نيز

بخش چهاردهم

حركت بشهرستان بم و ديدن آثار باستاني آن

يكشنبه اول ارديبهشت ماه- امروز صبح عازم ماهان و بـم هـستيم – سـاعت ۸ صبح حركت كرديم از كرمان تا ماهان ۳۸ كيلومتر است.

تقريباً ساعت ۹ صبح بماهان رسيديم ـ مارس ماهان را بازرسي كـرديم ناهـار را نيز طبق قرار قبلي بنا بود در مهمانسراي صحن شاه نعمـه‌الله ولـي صـرف كنـيم البتـه مهمان آقاي عالمزاده رئيس اوقاف بوديم ولي محل صرف ناهار مهمانسرا بود كه مشرف بصحن شاه نعمه‌الله است مكان بسيار باصفائي است و از آنجا مناظر بديع و درختان زيبا در صحنها ديده ميشود.

امروز در اين محل باصفا و باطراوت معني شعر سعدي:

اول ارديبهشت ماه جلالي　　بلبل گوينده بر منابر قصبان

بر گل سرخ از نم اوفتاده لألي　　همچو عرق بر عذار شاهد غضبان

را درك كردم و امروز اولين ارديبهشت ماه دوره عمر من است كه با اين لطف و صفا برگذار ميكنم زيرا در تمام دوره عمر ماههاي ارديبهـشت را يـا محـصل بـوده‌ام يـا ممتحن و لطف ارديبهشت را تا حال درك نكرده بودم و بقول محـصلي كـه گفتـه بـود «ارديبهشت ماست كه ارديجهنم است» در تمامعمر ارديبهـشت را ارديجهـنم گذرانـده بودم.

بعد از ظهر پس از زيارت مجدد مقبره شاه نعمه الله بعنوان يادگار در تقويم خود چند سطري در زير قبه مطهر معظم‌له يادداشت كردم.

مسافرت ماهان تمام شد و بايد بسمت بم حركت كنيم و بيمناسـبت نمـي‌دانـم تاريخچه **نزاع حيدري و نعمتي** كه بين اتباع سلطان حيـدر جـد سـلاطين صـفوي و اتباع شاه نعمه‌الله ولي قرنها در ايران بمنزله روز تلقي شده است و هزارها نفوس در اين نزاع كشته شده‌ان بيان كنم:

براي توضيح مطلب لازم است مختصري درباره سلاطين **آق قويونلو** و **قره قويونلو** ذكر كنم:

زيرا ريشه فساد از اين دو خانواده روئيده و بوسيله اعقاب آنان آبياري شده, در حقيقت اين دو خانواده چنين نزاعي را ايجاد و ابداع كرده‌اند.

قره عثمان رئيس طايفه آق قويونلو و فرزندش ابراهيم بيك يكي پس از ديگري در جنگ كشته شدند اوزون حسن يا حسن بيك فرزند ابراهيم بيك است.

قره يوسف رئيس طايفه قره قويونلو در زمان امير تيمور متمرد بود ـ او را فرزندي است بنام ميرزا جهانشاه كه سلطنت آذربايجان و اكثر بلاد ايران با اوست و با ميرزا شاهرخ فرزند تيمور جنگها كرده است.

در زمان سلطنت ميرزا جهانشاه در دياربكر اوزون حسن حكومت ميكرده ـ ميرزا جهانشاه براي سركوبي اوزون حسن قشوني آراست بسيار منظم ولي بالاخره مغلوب اوزون حسن و در جنگ كشته شد و كليه ولايات متصرفي ميرزا جهانشاه قره قويونلو بتصرف اوزون حسن آق قويونلو درآمد.

پس از اين جنگ **اوزون حسن** تقريباً بر تمام ايران تسلط پيدا كرد و تنها رقيب او سلطان ابوسعيد پادشاه خراسان و ماوراءالنهر از نواده‌هاي امير تيمور بود كه او نيز در جنگ مغلوب و كشته شد و از اين پس اوزون حسن سلطان علي‌الاطلاق ايران گرديد.

بعد از اوزون حسن تقريباً چهل و هشت سال اولاد او در ايران سلطنت كردند. وقتي كه حسن بيك فقط دياربكر را داشت و بسيار مخوف بود از ميرزا جهانشاه تركمان كه پادشاه آذربايجان و عراق بود خواهر خود حليمه سلطان را بسلطان جنيد پسر شيخ صدرالدين نوه شيخ صفي‌الدين اردبيلي براي تحبيب مريدان او و تقويت خود داد و نيز سلطان حيدر را كه از طرف ما در تركمان بود و از طرف پدر سيد و قابليت آنرا داشت كه حسن بيك خواهرزاده را بدامادي قبول كند بدامادي خود قبول كرد و دختر خود عالمشاه بيگم را باو داد و اين عالمشاه مادر شاه اسمعيل صفوي است.

بعد از حسن بيك در ميان فرزندان او نقـار و نـزاع عظيمـي دسـت داد چنانكـه سلطان حيدر در شيروان بتحريك و تقويت شاهزاده‌هاي آق قويونلو كشته شد و بهمين ترتيب بتدريج در محاربات خانواده آق قويونلو كشته شدند و بعضي در فـارس محبـوس بودند بالاخره شاه اسمعيل در هفت سالگي بگيلان فرار كرد و بعـد بتقويـت هفـت ايـل ترك كه يكي هم ايل قاجاريه باشد و همگي از مريدان اجدادش بودند خروج كرده و در كمتر از ده دوازده سال تمام ايران و خراسان و افغانستان و غيره را تصرف كرد.

موقعيكه اميرحسن بيك در تقويت و ترويج خانواده شيخ صفي‌الدين ميكوشيد و براي تقويت سلطنت خود خواهر ودختـر ميـداد و مـال و جـان نثـار ميكـرد سـلاطين قره‌قويونلو نيز كه فرزندان امير قـره يوسـف باشـند بخـصوص ميـرزا جهانـشاه خـود را بخانواده شاه نعمه‌الله نزديك و از بذل پول و خواهر و دختر باولاد شاه نعمت الـه دريـغ نكرد كه دل مريدان او را بدست آورد و در بزرگ كردن آنها در انظار مريدان ميكوشيد.

خلاصه حسن بيك كه دشمن خوني جهانشاه قره قوينلو بود براي بدست آوردن دل عوام الناس سادات اردبيل را تقويت كرده خـود را **حيـدري** ناميـد از آنطـرف هـم رقيبش ميرزا جهانشاه در تقويت خـانواده شـاه نعمـه‌الله ميكوشـيد و خـود را **نعمتـي** مينا‌ميد.

خلاصه چندين قرن رد ايران بعضي حيـدري بودنـد و بعـضي نعمتـي آنهـا كـه حيدري بودند خود را بسلطان حيدر پدر شاه اسمعيل ميچسباندند و خود را از مريـدان او مي‌دانستند و در حقيقت خواهان طايفه آق قويونلـو بودنـد ـ و آن دسـته كـه نعمتـر بودند خود را مريد شاه نعمه‌الله ولي ماهاني و خواههـان قـره‌قويونلـو و ميـرزا جهانـشاه ميدانستند.در هر حال تخم تفرقه و فـساد و نفـاق را ايـن دو دسـته تركمـان در ايـران كاشتند كه پس از انقراض اين دو طايفه قريب پانصد سال اين فـساد بـاقي مانـد تـا در اواخر سلطنت مظفرالدين شاه از بين رفت.

عصر اول ارديبهشت ماه بسمت **بم** حركت كرديم و ساعت ۸ بعدازظهر بشهر بم رسيديم از كرمان تا بم ۱۹۳ كيلومتر است آقاي حسين بهشتي رئيس فرهنـگ و چنـد نفر از فرهنگيان در چهار فرسنگي استقبال كرده و ما را ممنون و رد حقيقـت شـرمنده كرده بودند. شام را منزل مشاراليه بوديم مشاراليه مردي است مـؤدب و مهمـان‌نـواز بـا

آنكه مادرش در كرمان مريض و دخترش نيز در بم مريض بود خودش نيز سردرد دائمي دارد معذلك سعي داشت از اين سه موضوع گفتگو در بين نيايد.

شهر **بم** شهري است آباد و حاصلخيز آب و هواي آن گرم ولي قابل تحمل است.

دوشنبه دوم ارديبهشت ماه ـ در اين روز مدارس بـم بازرسـي شـد (دبـستانها و دبيرستانها) سرشب نيز كتابخانه آنجا كه جديدالتاسيس است ديده شد بعداً نيز لابراتوار طبيعي كه بهمت آقاي حبيب‌الله حبيب‌زاده اداره ميشود ديديم. مـشاراليه محـصلين را تشويق كده است كه هر كدام كلكسيوني از حشرات و كلكـسيوني از گلهـا تهيـه كننـد بعلاوه در تمام ايام هفته عـصرها در لابراتـوار بتـشريح حيوانـات مـشغول اسـت و نيـز بسياري حيوانات خشك كرده در لابراتوارها گذاشته اسـت. از طـرف اداره فرهنـگ نيـز سالن بزرگي باين منظور در اختيار نامبرده گذاشته شده است كه حيوانات خشك گرده و كلكسيونهاي گياهي و حشراتي و حيواني را در آنجا ضبط كرده‌اند و در حقيقـت ايـن آزمايشگاه بصورت نمايشگاهي شده است كه عموم مردم عصرها بآنجا مراجعه و تفريح و استفاده مي‌كنند.

اين عمل آقاي حبيب‌زاده و اداره فرهنگ بسيار قابـل تقـدير اسـت. مـن دانـش آموزاني از كلاس سوم متوسطه را در همين لابراتوار ديدم كه قورباغه تشريح مي‌كردند. اگر در ساير شهرها و مخصوصاً طهران كه از هر حيث وسائل كار را فراهم دارند اين نوع كارها را تعميم دهند بسياري اشكالات تربيتي مرتفع خواهد شد و محصلين از خيابانهـا جمع‌آوري مي‌شوند و بكارهاي درسي خواهند پرداخت و از وقت خوداسـتفاده خواهنـد نمود چه مي‌شود كرد همه دبيران يك قسم نيستند و شرايط امكنه هـم دخالـت كلـي براي روش تعليم و تربيت دارد ولي شرط اصلي بعقيده من دبير است.

امروز سه شنبه سوم ارديبهشت ماه مـي‌باشـد تـصميم داريـم مـداريم مـدارس بخشها را بازرسي كنيم

عکس قلعه ارگ بم (عکس از تاریخ کرمان)

ساعت ۷ صبح بسمت بخش نرماشير حركت كرديم سر راه دبستانهاي نظام‌آباد و مؤمن‌آباد ديده شد.

ناهار را در محمد آباد صرف كرديم و پس از صرف ناهار يكي دو مدرسه ديگر نيز بازرسي شد و بشهر مراجعت كرديم.

در بين راه نرماشير بشهر از دور **قلعه ارگ** بم در سمت راست جاده نمايان است ولي توفيق ديدن آن حاصل نگرديد علت آنهم مطلبي است كه ذكر ميكنم:

موقعيكه از بم خارج شديم ديدن قلعه ارگ بم هم جزء برنامه ما بود بهمين علت بعدازظهر بلافاصله بعد از ناهار حركت كرديم كه از برنامه چيزي فوت نشود ولي راننده اتومبيل ما يكي از فرهنگيان عزيز است خيلي هم بما مهرباني مي‌كند ولي فرزندش در شهر مريض است و ما اطلاعي از اين موضوع نداريم او خرسند شد كه زودتر بشهر برسد و از حالات فرزندش مطلع بشود و خرسنديم كه زودتر قلعه ارگ بم

را خواهيم ديد هر دو در يك اتومبيل در حركتيم ولي باد و فكر متضاد ماز نيت او آگاه نيستيم و ايكاش آگاه ميبوديم كه او و خودمان را راحـت ميكـرديم بـاري بـين راه بـاو گفتيم طوري حركت كند و براند كه تا هوا روشن است بقلعه ارگ بم برسيم كـه بتـوان آنجا را خوب ديد مشاراليه گفت جاي مهمي نيست و يك خرابه‌اي بيش نيست ـ گفتم همان خرابه را مايليم ببينيم گفت تا ببينم! بعد ا زگذشـتن مـسافتي و ديـدن يكـي دو مدرسه بين راه باز تمايل ما بديدن قلعه ارگ تكرار شد و فرمايش آقـاي راننـده هـم در جواب خيلي مؤدبانه تكرار گرديد باري قلعه ارگ از دو همـواره در سـمت راسـت جـاده نمايان است و ديده ميشود ولي سرراه نيست بايد مسافتي را خارج از جاده عادي برويم تا بآن برسيم بمشاراليه گفتم سر دو راهي فراموش نكنيد كه بشهر نميرويم بايـد بقلعـه ارگ برويم باز همان فرمايش سابق خود را تكرار كرد جاي مهمي نيست حـالا هـم هـوا گرم است عصر بايد آنجا رفت كه هوا ملايم باشد گفتم تا بآنجا برسيم عصر شده و هـوا هم ملايم شده است در هر حال بليت و لعل و آري و نه گذرانيد يكدفعه متوجه شـديم دو ساعت مغروب مانده و بشهر رسيده‌ايم كه در اين وقت نه در شهر كاري هست انجام دهيم نه برنامه نتظيم شده كه اجرا كنيم براي مراجعت و رفتن بقلعه ارگ هم وقت كم و غير كافي است ولي در شهر مطلع شديم كـه مـشاراليه را فرزنـدي مـريض در منـزل است و اين نقشه براي آن بوده است كه زودتر بشهر برسيم و از حالات فرزندش مطلـع گردد چنانكه اطلاع ميداشتيم اسباب زحمت او نميشديم و او را براي پرستاري و اطلاع از فرزندش آزاد ميگذاشتيم كه هم او ناراحت نشود و هم مـا فكـر ديگـري بـراي خـود ميكرديم ولي بي‌اطلاعي ما از مرض فرزند او و رودر بايستي او از ما نقـشه يكـروز مـا را بهم زد روزي كه عادتاً تا آخر عمـر تكـرار نمـي‌شـود و گمـان نميـرود عادتـاً مـا ديگـر بشهرستان بم بيائيم ـ بعضي اوقات اتفاقات در مـدت عمـر يكبـار پـيش آمـد مينمايـد موضوع امروز ماهم ا زهمين اتفاقات يكبار در دوره عمر بود.

بمناسبت اين موضوع يادم آمد حكايتي از مجنون عامري و ناقه‌اش و حركـت او بخيمه ليلي و مراجعتهاي متوالي او كه ذكرش بد نيست:

گويند مجنون عامري براي رفتن بخيمه ليلي سوار ناقه خودكـه بچـه‌اي داشـت شد مجنون بچه ناقه را در خيمه گذاشت با ناقه حركت كرد بين راه گاهي بياد معشوقه از خود بيخود ميشد ناقه هم كه همواره بياد بچه خود بـود از موقعيـت اسـتفاده كـرده مراجعت ميكرد مجنون وقتي بخود ميآمد خود را نزديك خيمه خود ميديد مجدداً سـر

شتر را بسمت خيمه ليلي برميگرداند و شروع بحركت ميكرد باز بين راه خاطره ليلي او را مدهوش و از خود بيخود مينمود ناقه نيز براي ديدن بچه مراجعت ميكرد و اين رفت و آمد بيهوده مجنون تكرار ميشد.

خلاصه مجنون و ناقه‌اش با دو فكر مخالف در حركت بودند ما نيز در اين روز با راننده محترم با دو فكر متضاد در حركت بوديم.

وضع ما هم در اين روز بيشباهت بمجنون عامري نبود ما فكر ديگري داشتيم و راننده فكر ديگري وقت ما تلف شد و نتيجه‌اي نگرفتيم راننده هم وقت خود را با ناراحتي با ما گذرانيد اگر از حال او مطلع بوديم اسباب زحمت آن مرد محترم نميشديم و او را آزاد ميگذاشتيم و براي خود فكر ديگري ميكرديم در هر صورت اين رودربايستي كه بين ما ايرانيان مرسوم است و نام آنرا هم ادب ميگذاريم از كارهاي بسيار بد و سبب متوقف ماندن كارها شده و ميشود چه بسيارند اشخاصيكه كارهاي لازم فوري و فوتي دارند ولي در همان وقت كه عازم انجام آن كارند مهمان عزيز ناخوانده ميرسد و رودربايستي مانع است كه بهمان ناخوانده كه قبلاً هم از آمدنش اطلاع نبوده است گفته شود اين ساعت كار ديگري در پيش است و بالاخره آن كار از دست مي‌رود ـ در هر حال امروز ما دچار رودربايستي شده بوديم مرد محترمي را نادانسته ناراحت كرده بوديم خود نيز نتيجه نبرديم و از كاري كه تا آخر عمر هم عادتاً توفيق تجديد و انجام آن نيست محروم ماندیم. باري اين قلعه از بناهاي تاريخي مهم كرمان است و تاريخ بنا و سازنده آن بتحقيق معلوم نيست آنچه محقق است در ازمنه قديمه براي دفاع شهرها قلاعي نزديك شهر ساخته ميشده است كه پناهگاه جنگجويان و مخازن اشياء قيمتي و گاهي نيز توفيقگاه امراء مخلوع بوده است بالاخره پس از خرابي مركز اشرار ميشده است مانند قلعه تبرك شهر اصفهان كه در زمان سلاجقه براي حفظ شهر ساخته شده است و در زمان صفويه بعنوان مخزن جواهرات از آن استفاده ميشده است و در زمان قاجاريه مركز اشرار و فراريان بوده است.

تاريخچه قلعه ارگ بم هم حاكي از اينقبيل داستانها است كه قسمتي از آن در راهنماي آثار تاريخي كرمان بانضمام **داستان هفتواد** آورده شده است.